

مهر و خورشید در منظومه‌های حماسی ملی*

دکتر حمید جعفری قره‌به‌علی
عضو هیأت علمی دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان

چکیده

مهرپرستی از آیین‌های کهنی است که هزاران سال پیش در ایران و هند و روم رایج بوده و در رأس این آیین، ایزدی به نام «مهر» قرار داشته‌است. با توجه به اینکه مهر، روزگاری بزرگ‌ترین ایزد بوده‌است، می‌توان گفت که ایزدان همراه او؛ یعنی ماه، ناهید، خورشید، باد و ایزدانی نظیر سروش و رشن (ایزد دادگری)، تحت فرمان «مهر» آفرینش را پاسبانی می‌کرده و از شمار یاران او محسوب می‌شده‌اند. به تعبیری دیگر اثربخشی آن‌ها زمانی معنا می‌یافته است که در کنار «مهر» و نه مستقل از او مطرح باشند.

در این میان خورشید از دیرباز در کنار «ایزدمهر» مطرح بوده‌است و با توجه به پرستش آن دو از سوی اقوام ایرانی و غیرایرانی و با توجه به هم‌نامی و داشتن ویژگی‌های مشترک، به مرور زمان یکسان شمرده شده‌اند و بدین‌گونه خورشیدپرستی مترادف مهرپرستی دانسته شده‌است.

از آنجا که در ریگ‌ودا، اوستا و سایر متون مذهبی کهن، «مهر» و خورشید جدای از هم مطرح شده‌اند، می‌توان به روشنی دریافت که در اصل یکی نبوده‌اند. در این جستار برآنیم تا این موضوع را بررسی کنیم و به جایگاه و نقش «مهر» و خورشید در منظومه‌های حماسی ملی بپردازیم و نشان دهیم که در بسیاری از موارد خورشید در معنای «ایزدمهر» به کار رفته و ویژگی‌های او را دارا شده است.

کلیدواژه‌ها: ایزدان آسمانی و سرنوشت، پرستش خورشید، روشن‌دادگر، گاوکشی میترا.

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۴/۱۲/۱۷

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۵/۶/۳۱



مقدمه

منظومه‌های حماسی میدانی بزرگ برای بازتاب آیین‌ها و ادیان باستانی به شمار می‌آیند. بر خلاف آنچه برخی می‌پندارند این آثار گران‌سنگ، تنها بیان جنگ‌ها و خون‌ریزی‌های اقوام نیست، بلکه در عین توصیف مردانگی‌های یک قوم یا اقوام مختلف به بیان عقاید و تمدن آن‌ها می‌پردازند و بسیاری از خصایص مدنی، اخلاقی و فرهنگی را شرح می‌دهند. با وجود پژوهش‌های بسیاری که در مورد منظومه‌های حماسی ملی انجام شده است، این آثار هنوز در بخش‌های عمده‌ای ناشناخته مانده‌اند و به ویژه به بن‌مایه‌ها و خاستگاه اسطوره‌ای آن‌ها کمتر توجه شده است.

«مهر» (میتره) که هر روز فضای بی‌کران آسمان را می‌پیماید، پیش از جداسدن اقوام ایرانی از هندی در کنار «ورونه» (Varuna) قرار می‌گرفته و ترکیب یگانه‌ای را تشکیل می‌داده است. برحسب اعتقادات اقوام هند و ایرانی این دو در کنار هم، نظام هستی را حفظ می‌کرده و اعمال بشر را زیر نظر داشته‌اند.

«ورونه» صورت تحول‌یافته «دیااوه» (Dyauh) (اسم آسمان در زبان سانسکریت) است که کهن‌ترین و عالی‌مقام‌ترین خدای نژاد آریا بوده است. (معین، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۴۵) از آنجا که زردشت در اصلاحات دینی خود «مهر» را کنار گذاشت و تمام وظایف و صفات خدایان بزرگ را در «اهورامزدا» گرد آورد، «اهورامزدا» فرمانروای مطلق و دارنده تمام صفات و اخلاق نیک شد و «مهر» از آفریده‌های او به شمار آمد.

شکلی از آیین این ایزد، با عنوان «میتراثیسم» در حدود سده اول میلادی به روم رفت. این آیین که در واقع شکل بازیافته آیین کهن ایرانی بود با حفظ اصول اولیه اعتقادات، از اصلاحات زردشت نیز تأثیر پذیرفت و تا اواخر سده چهارم در امپراتوری روم به حیات خود ادامه داد.

«مغان آسیای صغیر که با مغان کلدانی پیوند برقرار کرده و زیر تأثیر باورهای آنان قرار گرفته بودند، مراسم اسرارآمیز دین مهری را خلق کردند.» (ورمازرن، ۱۳۸۳، ص ۲۴)



بدین گونه پرستش آشکار و عمومی «مهر» به صورتی دیگر در قالب پرستش سرّی «مهر» درآمد و آمیختگی عقاید مغان آسیای صغیر با اعتقادات مغان کلدانی، «آیین مهر» را در مسیر تازه‌ای قرار داد و همین امر سبب شد که گروهی از پژوهندگان، «میترائیسم» را از «مهرپرستی» متمایز دانند.

از آنجا که مطالعات و پژوهش‌های این کیش کهن، بیشتر توسط خاورشناسان و آن‌هم به اتکای آثار به جای مانده از مهرابه‌های اروپایی صورت گرفته است، این کیش پررمز و راز تلقی شده است. از یاد نبریم کیشی که به نام «میترائیسم» در غرب پیش از ظهور مسیحیت سال‌ها به حیات خود ادامه داد، شکل بازسازی شده مهرپرستی ایرانیان بود و بعید نیست بخش‌هایی از مراسم و آموزه‌های آن بر ساخته نوآیینان غربی باشد و از آنجا که ظهور مسیحیت پایه‌های این کیش را به مرور سست می‌کرد، بازماندگان «کیش مهری» به گونه‌ای سرّی و با شیوه‌های نو به گسترش کیش خود ادامه داده‌اند و البته طبیعی بوده است که به موجب پیشروی مسیحیان نتوانند در این امر توفیقی حاصل کنند. در نتیجه از کیش کهن «مهر» (یامیترائیسم) جز آثار پراکنده‌ای باقی نمانده و همین امر این کیش را کیش پررمز و راز معرفی کرده است.



۶۵

در بخش زیر بر آنیم تا با بهره‌جویی از پژوهش‌های پیشین به نقش و جایگاه ایزد مهر و خورشید در منظومه‌های حماسی پردازیم؛ اما پیش از آن لازم است اشاره کنیم از میان پژوهش‌های پیشین، آثاری از قبیل «نقد تطبیقی ادیان در شاهنامه و خمسه نظامی و منطق الطیر عطار» تألیف حمیرا زمرّدی (۱۳۸۲)، «آیین مهر» تألیف هاشم رضی (۱۳۸۱)، «نماد خورشید» تألیف راحله غرب (۱۳۸۴) در مورد پیشینه خورشیدپرستی و نشانه‌هایی از تأثیر این آیین در آثار ادبی مطالبی را مطرح کرده‌اند.

ایزدان سپهری

از مجموع اعتقاداتی که از اقوام ایرانی در سنگ‌نبشته‌ها و آثار کهن مذهبی و ادبی به‌جای مانده می‌توان دریافت که عناصر فلکی تا مرتبه ایزدی تعالی یافته و مورد پرستش قرار گرفته‌اند.

سابقه اعتقاد به سیارات هفتگانه، که بعدها نمونه‌های آن به شکل خورشیدپرستی یا ماه‌پرستی درآمد، به پیش از ظهور زردشت برمی‌گردد. اعتقادی که زردشت تلاش کرد با جایگزین کردن اهورامزدا به جای تمامی رب‌النوع‌ها با آن مبارزه کند و این رب‌النوع‌ها را زیر سیطره نفوذ و قدرت بی‌چون و چرای اهورامزدا درآورد.

روایات هرودت از مراسم ایرانیان این موضوع را روشن می‌کند که آیین ایرانیان پیش از ظهور زرتشت مبتنی بر پرستش ایزدان متعدّد بوده که برای نیروهای طبیعی ارزش و اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل می‌شده است. «پارسیان برای خورشید، ماه، زمین، آتش، آب و باد قربانی‌ها می‌کنند و این عناصر معبودهای خاص ایشان هستند که حکم پرستش آن‌ها از روزگاران پیش برایشان نازل شده است.» (هرودت، ۱۳۶۸، ص ۷۴)



سیاره‌ها تواناترین ایزدان نجومی به شمار می‌آمدند و بیشترین مراسم و اهدای نذرها برای آن‌ها انجام می‌شد. هر یک از این اجرام آسمانی سرپرستی روزی از روزهای هفته را به‌عهده داشتند و شمار آن‌ها موجب تقدّس عدد هفت شده بود. (کومن، ۱۳۸۳، ص ۱۲۴)

بسیاری از عقاید و عناصر آیین‌های گذشته، به ویژه آیین‌مهری، پس از زردشت، توسط مغان به دین زردشتی راه یافته است. باور به سرنوشت و تقدیر و تأثیر هفت سیاره در تعیین مقدرات انسان‌ها که به‌ویژه در کتاب مینوی خرد دیده می‌شود از باورهای زروانی - میتراپی است. «هر نیکی و بدی که به مردمان و نیز به آفریدگان دیگر می‌رسد از هفتان (=هفت سیاره) و دوازدهان (دوازده برج) می‌رسد.» (تفضّلی، ۱۳۸۰، صص ۳۱-۳۲)

نشانه‌ای از تأثیر جبرگرایی را در ابیات زیر مشاهده می‌کنیم:

چنین است رسم قضا و قدر

زبخشش به کوشش نیابی گذر

جهاندار دانا و پروردگار

چنین آفرید اختر روزگار

(فردوسی، ج ۸/ص ۱۲۱/بیت ۱۱۴۳ به بعد)

نوشته نگردد به سر بر دگر

به از تو نداند کس ای نامور

(عطایی رازی، ص ۱۲۴/بیت ۲۹۶۴)

نفوذ عمیق و شدید مغان در دوران ساسانی که بسیاری از باورهای زروانی - میتراپی را درباره جبراختری و سرنوشت پذیرفته بودند، در متون فارسی میانه به روشنی مشهود است.

(رضی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۳۲)

«بنابر اعتقاد مهری‌دینان روح هنگام نزول در هر یک از افلاک هفتگانه صفتی را که

در حیات دنیوی مورد لزوم است به خود می‌گیرد. در فلک ساتورن (زحل) تفکر منطقی و

عقل، در ژوپیترا (مشتری) اراده و کار، در مارس (مریخ) جسارت و جرأت، در فلک

خورشید ادراک، در فلک ونوس (زهره) میل و شهوت، در مرکور (عطارد) قابلیت سخن

گفتن، در فلک ماه کیفیت رشد و نمو را دریافت می‌کند. او پس از آنکه در روی زمین

آماده پرواز شد یا پس از مرگ، از همان راه به آسمانها پرواز می‌کند.» (آشتیانی، ۱۳۷۳،

ج ۲، ص ۳۰۱)

جاندارگرایی در مورد اجرام فلکی با آن کاربرد گسترده در شاهنامه هر خواننده‌ای را

به تأمل وامی‌دارد. اگرچه در ظاهر امر چنین می‌نماید که این نوع کاربردها، تصاویر و

تخیلات شاعرانه است و در زمره آرایه‌های ادبی به شمار می‌آید، دقت در نحوه استفاده

شاعر از این تصاویر و پیشینه اعتقادی در مورد آنها روشن می‌سازد که برای توجیه آنها

باید به سنت‌ها و باورهای گذشته توجه کرد. برای نمونه فردوسی در مورد کشته شدن

فرزندان گودرز در جنگ با افراسیاب این گونه می‌سراید:

ستاره بر ایشان بنالد همی

به بالینشان خون پپالد همی



ازیشان جهان پر ز خاک است و خون

بلند اختر توس گشته نگون

(فردوسی، ج ۴/ص ۱۵۶/بیت ۶۳۰ به بعد)

ستایش بیش از حد از عناصر و اجرام آسمانی در آثار ادبی چنین تصویری را برمی‌انگیزد که بنابر باورهای کهن آنها به واقع ایزدانی هستند که هدایت هستی را بر عهده دارند و هر یک به گونه‌ای در آفرینش دخل و تصرف می‌کنند. به عبارت دیگر تحولات هستی را آن گونه که می‌خواهند رقم می‌زنند. با چنین تصویری مهرپرستی نیز از آنجا که با اعتقادات نجومی در آمیخته است و بدین دلیل که تأکید بسیاری بر نقش عناصر و اجرام فلکی دارد، این شبهه را بر می‌انگیزد که منکر هرگونه عامل و علت فراسویی است و کون و فساد را وابسته به تأثیرات این اجرام می‌داند. اما تأمل در آثار ادبی گذشته که هر کدام چنین باورهایی را بازگو می‌کنند، روشن می‌سازد که به دلیل ناتوانی فهم و خرد در شناخت واقعی ذات یگانه، انسان‌ها به واسطه‌هایی متوسل شده‌اند تا از سویی پدیده‌های طبیعی گوناگون را توجیه کنند و از سوی دیگر در هنگام ناتوانی‌ها و شکست‌ها به آن‌ها پناه ببرند.

۶۸

فردوسی در آغاز شاهنامه بعد از ذکر پروردگار به صراحت ناتوانی آدمی را در شناخت ذات حق بیان می‌کند و شناخت آدمی را محدود به شناخت گوهران (اجرام فلکی) می‌داند:

نیابد بدو نیز اندیشه راه

که او برتر از نام و از جایگاه

سخن هر چه زین گوهران بگذرد

نیابد بدو راه، جان و خرد

(فردوسی، ج ۱/ص ۱۲/بیت ۶ به بعد)

آیین پرستش خورشید و ماه که در مآخذ فردوسی انعکاس یافته است، شاعر را بر آن داشته تا به بهانه‌های مختلف هر جا نام این دو سیاره مطرح می‌شود، آن‌ها را به فرمان حق

بیند و هرگونه تأثیر آن دو را برگرفته از خواسته و قدرت حق بدانند. می‌توان گفت که فردوسی در این امر تعمد داشته است؛ چرا که بدین طریق از طرفی خود را از اتهام مهری‌دینی یا زردشتی‌گری مبرا دانسته و از دیگر سو در این اثر جاودانه بر یگانگی حق تأکید ورزیده است. بنابراین سراینده بزرگ‌ترین اثر حماسی ما اگرچه بسیاری از آداب و رسوم کهن قوم ایرانی را زنده کرده، ارزش‌های معنوی و انسانی را فراتر از همه چیز دانسته است:

خداوند هستی و هم راستی

نخواهد ز تو کژی و کاستی

جز از رای و فرمان او راه نیست

خور و ماه ازین دانش آگاه نیست

(فردوسی، ج ۳/ص ۲۰۳/بیت ۳۰۹۳ به بعد)

در پایان داستان اسکندر از زبان آسمان بریگانگی پروردگار تأکید می‌کند:

جز او را مخوان کردگار سپهر

فروزنده ماه و ناهید و مهر

(همان، ج ۷/ص ۱۱۲/بیت ۱۹۳۰)

بدین ترتیب شاهکار حماسی ما نظام دینی‌ای را پیش چشم می‌دارد که در رأس آن خدای یگانه قرار دارد و بر اعمال آدمیان نظارت می‌کند.

مهر یا خورشید؟

اسطوره‌های بسیاری که در مورد خورشید از اقوام کهن به‌جای مانده است، بیانگر این است که این سیاره شگرف از دیرباز مورد تقدیس و احترام مردم قرار گرفته و نقشی اساسی و غیرقابل‌انکار در اعتقادات آنان داشته است.



پرستش خورشید در بین بسیاری از اقوام کهن دیده می‌شود. «اینکا»ها که از اقوام کشورهای آمریکایی بودند، خورشید را به‌عنوان خدای برتر و قادر می‌پرستیدند. (روزنبرگ، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۹۰۴) همچنین «سِلْت»ها (Selt) - از اقوام اروپایی در جزایر بریتانیا - خورشید را که نماد روشنی، باروری و زندگی بود، پرستش می‌کردند و چهار روز تعطیلی اصلی آنها بر پیوند خورشید با زمین استوار شده بود. (پیشین، ص ۴۹۳)

در کتاب «الملل و النحل» نیز از گروهی به نام «عبدۀ شمس» نام برده شده است. این گروه بر این باور بودند که آفتاب فرشته‌ای از فرشتگان و دارای نفس و عقل است. هستی موجودات سفلی از نور آفتاب منشأ می‌گیرد، به همین دلیل خورشید استحقاق تعظیم و دعا و سجده دارد. «عبدۀ شمس» یا پرستندگان خورشید برای ایجاد ارتباط با آفتاب بتی می‌ساختند که در دستش جوهری به رنگ آتش گرفته بود و آن بت را در خانه‌ای ویژه قرار می‌دادند. این خانه با داشتن ضیاع و خدمه از تقدس بسیاری برخوردار بود تا آنجا که بیماران برای معالجه به آن توسل می‌جستند و همچنین دیگر مردمان در هنگام خشکسالی جهت دعای باران به آن پناه می‌بردند. (شهرستانی، ۱۳۵۰، ص ۴۵۴)

مسلماً نقش خورشید به عنوان منبع نور و گرما در زندگی مردم، آن را تا مرتبه پرستش بالا برده و بر تخت قداستی بی‌چون و چرا نشانده است. بیهوده نیست که فردوسی در حماسه ماندگار خود خورشید را «فرمانروا» خطاب کرده است:

به عشق هوا بر زمین شد گوا

به نزدیک خورشید فرمانروا

(فردوسی، ج ۶/ص ۲۱۶/بیت ۱۲)

و در جای دیگر نیز خورشید را «تاجدار» توصیف کرده است:

دگر روز چون تاج بفروخت «هور»

جهاندار شد سوی نخجیر گور

(همان، ج ۷/ص ۳۷۲/بیت ۱۱۷۶)



در باب پرستش خورشید توسط ایرانیان و مقوله مهرپرستی، نکته‌ای وجود دارد که لازم است به آن اشاره شود. اهمیت خورشید و پرستش آن توسط اقوام مختلف و شباهت ویژگی‌های آن با «مهر» که ایزد روشنایی و فروغ به شمار می‌آید، سبب شده است که به تدریج با «مهر» یکسان شمرده شود و سوگند خوردن به آن در ردیف سوگند به پروردگار مطلق قرار گیرد. این نکته را از نظر دور نمی‌داریم که پی بردن به طبیعت ایزدان پیش از زردشت، امری ساده نیست؛ به ویژه وقتی بدانیم که وصف‌های هر یک از این ایزدان گاه آن‌قدر به هم نزدیک و شبیه است که تشخیص یکی از دیگری اگر ناممکن نباشد، فوق‌العاده دشوار است. می‌توان مسأله را این‌گونه توجیه کرد که این ایزدان در گذر زمان ویژگی‌های خود را به دیگر ایزدان داده و خود کم‌کم به دست فراموشی سپرده شده‌اند، همان‌گونه که اهورامزدا زردشت ویژگی‌های «مهر» را گرفته و او را از حدّ خدای فوق‌العاده توانمند به فرشته‌ای تنزل داده و یا به تعبیری دیگر او را در سایه حمایت خود قرار داده است.



۷۱

«استرابو» (Strabo) جغرافی‌دان معروف یونانی (متولد حدود ۵۰ ق. م) و بسیاری از نویسندگان یونانی و رومی، «مهر» را همان خورشید دانسته‌اند و این اشتباه از زمان نسبتاً قدیم روی داده است. (پورداوود، ۱۳۸۰، ص ۱۲۳)

«در دوره ساسانی «مهر» به صورت یک خدای ناب خورشیدی در آمده بود، چنان‌که امکان داشت با خورشید شبیه شود.» (زهر، ۱۳۷۴، ص ۱۶۳)

یکسان‌شمردن «مهر» با خورشید معلول عوامل مختلفی است که در زیر به آن اشاره می‌کنیم:

۱- همان‌گونه که اشاره کردیم بنابر توضیحاتی که در مورد «ایزد مهر»، در اوستا آمده است «مهر» هر صبح از فراز کوه البرز برمی‌آید و پهنای آسمان را می‌پیماید. این توصیف در ابتدای امر خورشید را در ذهن متصور می‌کند؛ به ویژه آنکه «مهر» با فروغ درخشان خود جهان را روشن می‌کند و این توضیح مسلماً بیش از هر چیز معرف خورشید است.

۲- خدایان باستانی به‌طور طبیعی در نزد پرستندگان خود محسوس بودند و حضوری عینی داشتند و اگرچه اقوام کهن برای آنها نیرویی فراتر از نیروهای مادی قائل بودند، وجودشان را حس می‌کردند و در بسیاری از موارد آنها را به چشم مشاهده می‌کردند. از آنجا که براساس پنداشتی در میان مردم ابتدایی؛ کوه‌ها، ستارگان، درختان و... اشکال و صورت‌های خارجی ارواح به شمار می‌آمدند، چنان‌که یونانیان آسمان را تن خداوند «اورانوس» می‌دانستند، در مورد خورشید نیز می‌توان این‌گونه نظر داد که از نظر ایرانیان باستان، خورشید شخص یا تن «مهر» بوده و با چنین تصویری، درک ایزد از دیدگاه آنان بسیار ساده‌تر و قابل‌فهم‌تر بوده است تا اعتقاد به موجودی غیرقابل رؤیت که هر روز صبح پهنای آسمان را می‌پیماید و با ده هزار چشم و هزار گوش اعمال آدمیان را زیر نظر می‌گیرد.

۳- یکی از معانی «مهر» خورشید بوده است و طبیعی می‌نماید که «مهر» خدای ده هزار چشم و هزار گوش، همان خورشید دانسته شود:

نگاریده این نقش‌های سپهر

چو هر مزد و بهرام و کیوان و مهر

(فرامرنامه، ص ۶۸/ بیت ۲۱۴)

بدو گفت جم کای بت «مهر» چهر

ز چهر تو بر هر دلی مهر مهر

(اسدی طوسی، ص ۲۵/ بیت ۸۲)



اما مسلماً مهر، همان خورشید نیست و با توجه به آنچه در «مهریشت» کرده چهارم آمده است، مهرپرستی را نمی‌توان مترادف خورشیدپرستی دانست: «نخستین ایزد مینوی که پیش از دمیدن خورشید جاودانه تیزاسب بر فراز کوه البرز برآید. ... از آنجاست که آن «مهر» بسیار توانا بر همه خانمان‌های ایرانی بنگرد.» (دوستخواه، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۵۶).

در بند ۵۱ همین یشت آمده است که امشاسپندان و خورشید برای مهر آرامگاهی ساخته‌اند تا مهر بتواند از فراز کوه البرز جهان را بنگرد: «آرامگاهی که امشاسپندان و خورشید - همکام و با خشنودی درون و منشی نیک و درست باوری - ساختند تا او (مهر) بتواند از فراز کوه البرز سراسر جهان آستومند (جهان مادی) را بنگرد.» (همو، ج ۱، ص ۳۶۵) از این رو «ایزد مهر» نه خورشید؛ بلکه حاکم بر خورشید و سایر عناصر طبیعت است. در کرده بیست و چهارم همین یشت نیز «مهر» این‌گونه توصیف شده است: «آنکه پس از فرورفتن خورشید، به فراخای زمین پای نهد. هر دو پایانه این زمین پهناور گوی‌سان دور کرانه را بپسآود و آنچه را در میان زمین و آسمان است، بنگرد.» (همو، ج ۱، ص ۳۷۶)



۷۳

در «مینوی خرد» با صراحت به یکی بودن «مهر» و خورشید اشاره شده است. در یکی از بندهای این کتاب وقتی «دانا» از «مینوی خرد» می‌پرسد که چگونه باید به پرستش ایزدان پرداخت، «مینوی خرد» پاسخ می‌دهد: «باید هر روز سه بار برابر خورشید و «مهر» چون (این دو) با هم حرکت می‌کنند، ایستاد.» (تفضلی، ۱۳۸۰، ص ۶۳)

فردوسی در پادشاهی هرمزد، واژه «هور» و «مهر» را در کنار هم به کار برده است:

دگر آنکه گفתי شمار سپهر

فزون است از تابش هور و مهر

(فردوسی، ج ۸/ص ۳۸۳/بیت ۱۱۳۷)

طبیعی است که تصور کنیم شاعر از هر دو واژه مفهوم خورشید را اراده کرده است - با توجه به اینکه «هور» و «مهر» هر دو در زبان فارسی به معنی خورشید به کار رفته‌اند - اما

جای این پرسش باقی می‌ماند که آیا فردوسی با آن استعداد و توان شاعری در تنگنای وزن و قافیه گرفتار آمده و نتوانسته است برای واژه «هور» جانشینی مناسب بیابد؟ طبیعتاً پذیرش چنین پنداشتی، قدری دشوار است؛ چراکه شاعری با توانایی فردوسی که می‌تواند از صحنه‌های مختلف نبرد، تصاویری زیبا و متنوع بیافریند، بعید است که دو واژه هم معنا را این چنین کنار هم به کار ببرد. بویژه که واژه‌تابش این امکان را به راحتی در اختیار شاعر قرار داده است که بتواند به جای «هور» مثلاً از واژه «ماه» استفاده کند و روشن است که در چنین حالتی نه تنها در معنای بیت خللی ایجاد نمی‌شود، بلکه با در نظر گرفتن مصراع اول بیت، معنا کامل‌تر و زیباتر نیز می‌شد.

با این توصیف به اعتقاده نگارنده، واژه «مهر» در بیت مورد بحث، همان ایزد باستانی ایرانیان و «هور» به معنی خورشید است.

ویژگی‌های خورشید در پیوند با «مهر»

خورشید در اوستا به صورت «هَوْرَخْشِئْت» (Havare-Xsaeta) و در پهلوی «خورشیت» و در «گات»‌ها «هور» بدون «شئت» آمده است. جزء «شئت» صفت و به معنی درخشان است که بعدها به صورت «شید» در آمده و همراه خور ترکیب «خورشید» را ساخته است و این ترکیب امروز در زبان فارسی به جای «هور» و «خور» استفاده می‌شود. (پوردادوود، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۰۴)

در «ریگ‌ودا» ده سرود به «سوریه» (Surya)، خدای خورشید، خطاب شده است. خورشید یا خدای خورشید بر بسیاری از خانه‌ها می‌تابد و بسان آتش سوزان در اوج آسمان شعله می‌کشد. «رخشنده از نور رحمت امروز که سر برمی‌زنی و به اوج آسمان صعود می‌نمایی، ای خورشید، بیماری را از دل من و زردی را از رخ من بزدای.» (جلالی‌نایینی، ۱۳۶۷، ص ۱۷۰)



در سرود ۱۱۸ یشت دهم (مهريشت) آمده است که خورشید از کوه بلند البرز سر برمی آورد و در پس آن فرو می رود. این موضوع در بیت زیر از منوچهری چنین بازتاب داشته است:

سر از البرز برزرد قرص خورشید

چو خون آلوده دزدی سر ز مکمن

(منوچهری، ۱۳۶۳، ص ۶۳)

مهري دینان خورشید را که هر روز با گردونه خود آسمان را می پیماید، ستایش می کردند. آن‌ها بر این باور بودند که خورشید با انوار درخشان خود تاریکی را می راند و پلیدی‌ها را پاک می کند و به تمام موجوداتی که انوارش را دریافت می کنند توان می بخشد تا از زیانکاران دور شوند و پلیدی‌ها را از خود برانند. آنان خورشید را صرفاً جسمی طبیعی نمی دانستند؛ بلکه آن‌را موجودی می شمردند که از سرشتی خدای گونه برخوردار است و شایسته ستایش است.



۷۵

بر اساس افسانه‌ای که به «میترا» منسوب است، خورشید نخستین ایزدی بود که با «میترا» نبرد کرد و چون در این نبرد شکست خورد با او پیمان همکاری و دوستی بست و در مقابل، «میترا» تاج درخشانی بر سر او نهاد و این دو برای همیشه پشتیبان و همکار یکدیگر شدند. (کومن، ۱۳۸۳، ص ۱۳۴)

پیکرنگاری «میترای»، برخی از تصاویر «میترا» را در کنار سُل (خورشید) نشان می دهد. بسیاری از این صحنه‌ها آشکارا تفوق و تسلط میترا را بر خورشید به نمایش می گذارد. به عنوان نمونه در صحنه‌ای سُل (خورشید) در حال زانوزدن جلوی «میترا» دیده می شود. در این مورد اعتقاد است که «میتراس» (=میترا) با شکست دادن خورشید، وصف شکست ناپذیر را که قبلاً در اختیار خورشید بوده از آن خود کرده است. (اولانسی، ۱۳۸۱، صص ۱۵۹-۱۶۰)

پیوند خورشید و مهر به روشنی در سروده‌های ریگ‌ودا دیده می‌شود. براساس سروده سیزدهم از ماندالای چهارم «ورونا» و «میترا» راه ثابت خویش را می‌پیمایند، آن‌هنگام که خورشید را در آسمان بالا می‌برند. (جلالی‌نایینی، ۱۳۶۷، ص ۲۳) و در سروده ۶۸ از ماندالای ششم آمده است: «اشعه ساطع و روشن و فناپذیر و زیبا و پاک خورشید به لطف «میترا» و «ورونا» طالع گشته است و چون زینت خورشیدی می‌درخشد.» (همو، ص ۶۸)

توصیفات «مهر» در «مهریشت» اوستا این ایزد باستانی را مجرد نشان می‌دهد و ارتباط آن با آتش و خورشید سبب نمی‌شود که آن‌ها را یکسان بینداریم. البته این تصور وجود دارد که اساساً خورشید مثل ماه از ایزدان پیش از زردشت بوده باشد، به‌ویژه که در اوستا دو یشت به این دو اختصاص دارد. حتی اگر چنین تصویری را بپذیریم ارتباط تنگاتنگ مهر با خورشید موجب می‌شود که این دو را مستقل از هم مورد بررسی قرار ندهیم. بدین معنی که به دلیل درهم‌آمیختگی مهر و خورشید - به ویژه از دوره ساسانی به این طرف - می‌توان توصیفات خورشید و سوگند به آن را در ردیف توصیفات «مهر» و سوگند به آن ایزد باستانی به شمار آورد. این پیوند تنگاتنگ را به روشنی در منظومه‌های حماسی می‌توان نشان داد.



همان‌گونه که در آثار مختلف ادبی مشاهده می‌کنیم تشبیه چهره به خورشید از گونه‌های کهن تشبیهات حسّی بوده و طبیعتاً آنچه در ابتدای امر به ذهن می‌رسد این است که رابطه و وجه شبه در این گونه از تشبیهات، زیبایی و نورانی بودن رخسار است، چنان‌که دقیقاً همین تصور در مورد تشبیه چهره به ماه صادق است. در مورد تشبیه چهره به ماه، گردی این کره - آن‌گونه که در شب به نظر می‌رسد - و زیبایی و درخشندگی کم‌نظیر آن می‌تواند رابطه و وجه شبه را به راحتی نشان دهد؛ اما پذیرش زیبایی ظاهری و درخشندگی خورشید و ارتباط آن با چهره آدمی نیاز به تأمل دارد. درست است که درخشندگی خورشید بسیار بیشتر از ماه است - و اساساً در توجیحات علمی ماه نوری از خود ندارد - اما آیا حقیقتاً این نور شدید که هیچ دیده‌ای نمی‌تواند مستقیماً به آن بنگرد، منشأ چنین تشبیهی بوده است؟ به نمونه‌هایی از تشبیهات و استعاره‌های مربوط به خورشید بنگریم:

ای آفتاب چهره بتزاد سروقد

کز زلف مشک باری وز نوک غمزه تیر

بنگاشته چنین نبود بر بتان چین

تمثال روی یوسف یعقوب بر حریر

(دقیقی، ۱۳۷۳، ص ۱۱۶)

به ابر پنهان کرد آفتاب تابان را

به سبزه بنهفت آن لاله‌برگ خندان را

(ابواسحاق جویباری، ۱۳۷۰، ص ۱۸۰)

نور رخ تو طلسم خورشید شکست

خورشید ز شرم سایه از خلق گسست

رخ زرد و خجل گشت و به مغرب پیوست

پیرایه سیه کرد و به ماتم بنشست

(خاقانی، ۱۳۶۸، ص ۷۰۹)

به باور نگارنده در ورای ارتباط ظاهری رخسار با این کره سوزان پیوندی ژرف‌تر

وجود دارد که از دیرباز شاعران را بر آن داشته است تا در موارد بسیار به این ماندگی

بپردازند و به بهانه‌های گوناگون خورشید دست نیافتنی را از اوج خود فرود آورند و در

دسترس قرار دهند.

نکته مهم در ماندگی رخسار یا به‌طور کلی انسان به خورشید این است که همیشه مشبه

مادینه نیست، بلکه زمانی نیز نرینه است و همین امر موجب می‌شود این پنداشت استوارتر

گردد که ارتباط این دو در ظاهری زیبا و آراسته نیست.

فردوسی این تشبیه را در شاهنامه اول بار برای دختران جمشید به کار برده است:

بجستند خورشید رویان ز جای



از آن غلغل نامور کدخدای

(فردوسی، ج ۱/ص ۵۴/بیت ۵۱)

و در همان داستان فریدون را به خورشید تابنده تشبیه کرده است:

جهانجوی با فرّ خورشید بود

به کردار تابنده خورشید بود

(فردوسی، ج ۱/ص ۵۷/بیت ۱۰۹)

فردوسی این تشبیه را در مورد زال هم به کار برده است:

بر و بازوی شیرو و خورشید روی

دل پهلوان، دست شمشیر جوی

(همان، ج ۱/ص ۱۴۶/بیت ۱۴۷)

در آمریکای مرکزی قبیله‌ای به نام «آزتک» (Azotak) زندگی می‌کرد که مردم آن قبیله به خدایان متعددی اعتقاد داشتند و در این میان خورشید از مهم‌ترین خدایان آنان به شمار می‌آمد. بر اساس آنچه در کتاب «نمادخورشید» آمده است، «آزتک»ها گمان می‌کردند که خورشید از خون انسان‌ها که موجب بی‌مرگی وی می‌شود، تغذیه می‌کند، به همین روی مردانی را برای آن قربانی می‌کردند. همچنین آنان زنانی جوان را نیز برای ماه قربانی می‌کردند. این امر نشان از تصوّر زنانگی ماه و مردانگی خورشید دارد. (غرب، ۱۳۸۴، ص ۱۴۵) البته این تصوّر مردانگی خورشید در میان مصریان نیز دیده می‌شود. به اعتقاد آنان خورشید، پدر درخشنده‌ای است که مادر زمین را با شعاع‌های نافذ و حرارت خود، باردار می‌سازد. (همو، صص ۲۱۶-۲۱۷)

مذکرنمایی خورشید در بیت زیر دیده می‌شود. رستم چون در می‌یابد که دخترش، «بانوگشسب» در برابر شوهرش، «گیو» تمکین نکرده، خطاب به گودرز، پدرشوهر دخترش می‌گوید:

بگوییم سخنها به آواز نرم



بسازم دل ماه از مهر، گرم

(بانوگشسب نامه، ص ۱۲۷/بیت ۱۰۰۹)

ماه استعاره‌ای روشن از دخترش، بانوگشسب و «مهر» استعاره از «گیو» است. در بسیاری از موارد توصیفات خورشید و آنچه به آن نسبت داده می‌شود فراتر از ویژگی‌های معمولی کره‌ای از کرات آسمانی است. صرف نظر از درخشندگی خورشید که اغلب وجه شبه قرار می‌گیرد، هرگونه رابطه و نسبتی با آن، فوق‌العاده ارزشمند و افتخارآمیز است.

در داستان رزم کاووس با شاه هاماوران، کاووس که خواهان ازدواج با دختر شاه هاماوران است در پیامی به او چنین می‌گوید:

چو داماد یابی چو پور قباد

چنان دان که خوشید داد تو داد

(فردوسی، ج ۲/ص ۱۳۲/بیت ۸۷)

همچنین در داستان فرود سیاوش، خورشید در حالی که سوار بر «تندبالای خود» پنهانی آسمان را می‌پیماید، این‌گونه توصیف شده است:

چو خورشید بنمود بالای خویش

نشست از بر تند بالای خویش

به زیر اندر آورد برج بره

چنین تا زمین زرد شد یکسره

(همان، ج ۴/ص ۳۲/بیت ۳۸۹ به بعد)

«روشنی خورشید که فروغی دل‌انگیز و زندگی‌بخش است علاوه بر آنکه از روشنی مینویی خورشید است، از جوهر و عرض مردمان نیز بهره گرفته است و در طول روز نیز از مصاحبت «ایزد مهر» برخوردار است.» (میرفخرایی، ۱۳۷۶، ص ۸۴) و چنین می‌شود که این‌گونه در دل مردمان جای می‌گیرد و شایسته ستایش و نیایش می‌شود. در ضمن



خورشید که به صورت قُرضی تابان در پهنای آسمان می‌درخشد و با گردش مستدیری، گذشت روز را نشان می‌دهد، دایره و مرکز را تداعی می‌کند و اساساً دایره، رمز وحدت و مبدأیی است که همه چیز از آن آغاز می‌شود. دایره نمادی از خلق جهان در مقابل خالق نیز هست. علاوه بر این در معنایی مستقیم‌تر نشان دهنده آسمان کیهانی است. (هوهنه‌گر، ۱۳۶۶، صص ۲۹-۳۱)

با این اوصاف جای شگفتی نخواهد بود اگر مشاهده می‌کنیم که در حماسه‌های ملی گاهی به جای ترکیب «یزدان پاک»، «خورشید پاک» به کار رفته است:

یکی لشکر آرد که خورشید پاک

به ماچین دژم گردد از تیره خاک

(کاوش‌نامه، ص ۲۶۲/بیت ۲۱۰۱)

سپاس از خداوند خورشید پاک

که بر دست دشمن نگشتم هلاک

(ایران‌شان‌بن ابی‌الخیر، ص ۱۸۳/بیت ۲۹۱۹)

با توجه به جایگاهی که خورشید در تفکر قوم ایرانی داشته، روز یازدهم هر ماه شمسی «خورشید روز» نامیده می‌شده است:

به آذر مه اندر بد و «روز هور»

که از شیر پردخته شد پشت گور

(فردوسی، ج ۹/ص ۶۲/بیت ۸۸۶)

در منظومه‌های حماسی به آیین پرستش خورشید اشاره شده است. دقیقی پرستش و نیایش خورشید را آیین جمشید می‌داند که گشتاسب نیز بر این آیین استوار مانده بود:

نیایش همی کرد خورشید را

چنان بوده بد راه جمشید را



(همان، ج ۶/ص ۶۶/بیت ۲۲)

و در گرشاسب‌نامه اسدی نیز به آیین پرستش خورشید اشاره شده است:

درخت گلی بد که چون آفتاب

بدیدی شکفتی هم اندر شتاب

فروتاختی سوی خورشید پست

سر خویش چون مردم خورپرست

(اسدی طوسی، ص ۱۵۶/بیت ۶ به بعد)

و درجایی دیگر از همین منظومه آمده است که فرستاده گرشاسب خطاب به فغفور

چین، چینان را بت پرست و خورشیدپرست می‌خواند:

شما بت پرستید و خورشید و ماه

در ایران به یزدان شناسند راه



۸۱

(اسدی طوسی، ص ۳۷۰/بیت ۹۶)

در بخش زیر ویژگی‌های خورشید در پیوند با «ایزدمهر» بررسی می‌شود.

ایزد کینه‌کش

در بررسی اساطیر و باورهای مذهبی اقوام کهن با تضادها یا دو شخصیتی بودن خدایان و توتم‌ها روبه‌رو می‌شویم. در توجیه این مطلب باید اشاره کنیم که آفرینش و مظاهر طبیعت نمودار اضداد مختلف هستند و نیکی و بدی، روشنایی و تاریکی، زشتی و زیبایی اضدادی هستند که در عالم مشاهده می‌گردند و از آنجا که خدایان جامع همه صفات به شمار می‌آیند، پس می‌توان انتظار داشت آن‌ها خوشایند و ناخوشایند، سازنده و ویرانگر، مهربان و نامهربان ظاهر شوند.

«مهر» ایزد باستانی ایرانیان نیز در عین آنکه سیمایی دوست‌داشتنی دارد، در جای خود، هراسناک است. جنبهٔ خشونت‌بار «مهر» به‌واقع در نگرانی از پیمان‌ها و عملکرد داوری او توجیه می‌شود. «مهر» به آنان که از قانون و پیمان تخطی کنند، به دیدهٔ خیانتکار می‌نگرد و برای تنبیه آنان به زور متوسل می‌شود. وی که ایزد مهربانی و دادگری است در جای خود می‌تواند خشمگین گردد و جنگ را برانگیزد. بر اساس سرود ۲۹ «مهریشت» این ایزد هم با کشورها خوب است و هم بد. هم آشتی را برمی‌انگیزد و هم ستیزه را. به هر روی چندین سرود از سرودهای «مهریشت»، «ایزدمهر» را نسبت به پیمان‌شکنان، ایزدی سخت‌کینه‌جو نشان می‌دهد. در سرود ۳۶ آمده‌است: «آنکه در جنگ پایدار ماند و رده‌های دشمن را از هم بدرد. آنکه رزم‌آوران را در هر دو بال آورد گاه، پراکنده و پریشان کند و از بیم او در دل سپاه دشمن خونخوار لرزه افتد.» (دوستخواه، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۶۲)

فردوسی دو ویژگی مهربانی و جنگاوری «ایزدمهر» را در بیت زیر به خورشید نسبت داده است:



برین سان رود آفتاب سپهر

به یک دست شمشیر و یک دست مهر

نه بخشایش آرد به هنگام خشم

نه خشم آیدش روز بخشش به چشم

(فردوسی، ج ۸/ص ۹۵/بیت ۷۲۷ به بعد)

در جای دیگر خورشید همچون مبارزی به تصویر کشیده شده است که درفش خود را

برمی‌افرازد و از خنجرش دم شب، بنفش می‌گردد:

چو خورشید برزد ز گردون درفش

دم شب شد از خنجر او بنفش

(همان، ج ۴/ص ۷۵/بیت ۱۰۵۳)

نمونه دیگری از حضور خورشید را به عنوان ایزدی کینه‌کش در داستان نبرد دو برادر به نام‌های «طلخند» و «گو» می‌بینیم. به موجب گزارش فردوسی این دو تن پس از مرگ پدر مدتی بر سر تاج و تخت شاهی با هم نبرد کردند و سرانجام بر آن شدند که نزدیک دریا، گنده‌ای دور سپاهیان خود ایجاد کنند و در آن محدوده به نبرد برخیزند تا هر کس شکست خورد، راهی برای فرار نداشته باشد. «گو» شاهزاده‌ای خردمند و نیکنام بود و برادر را به خویشنداری می‌خواند و از نبرد پرهیز داشت تا آنجا که به برادرش طلخند پیشنهاد کرد که هر یک در سرزمین خود، حکم رانند و مرز دو طرف مشخص باشد؛ ولی طلخند حاضر به پذیرش پیشنهاد برادر نبود و سرانجام نیز در میدان نبرد بی‌آنکه تیغ و تیری به او اصابت کند، بر پشت پیل جان داد:

ز باد وز خورشید و شمشیر تیز

نه آرام دید و نه راه گریز

بران زین زرین بخت و بمرد

همه کشور هند، «گو» را سپرد

(همان، ج ۸/ص ۲۳۹/بیت ۳۲۱۴ به بعد)

در این نبرد، خورشید که در برداشتی هم‌پیمان ایزد مهر و در برداشتی دیگر معادل «مهر» است، چنان می‌تابید که گویی از آسمان بر سر سپاهیان تیغ فرو می‌بارید و «ایزد باد» نیز به‌عنوان یآوری از یاوران مهر، نقش تعیین‌کننده‌ای داشت و در پیروزی «گو» مؤثر بود:

تو گفتی هوا تیغ بارد همی

به خاک اندرون لاله کارد همی

(فردوسی، ج ۸/ص ۲۳۹/بیت ۳۲۰۵)

«گو» پهلوانی بود که برای داد و پیمان و آیین برادری احترام قائل بود و «طلخند» بادساری که در برابر پیمان و داد، سر تسلیم فرود نمی‌آورد. ایزدمهر نیز با آنان که بر سر داد و پیمان نباشند، می‌ستیزد.



این ویژگی خورشید را می‌توان با صفت دادگری «ایزدشمس» (شمس) در اسطوره‌های بابلی سنجید. «شمس» با پرتو درخشنده خود، سایه‌های ستمگران و بدکاران را دنبال می‌کند و آنان را به بند می‌کشد. بارزترین صفت «شمس»، دادگری دانسته شده است. (ژیران، ۱۳۷۵، ص ۷۳)

روشن دادگر

در «آیین مهر»، «مهر» همراه با «سروش» و «رشن» علاوه بر آنکه در جهان پسین بر سر پل «چینوت» به داوری کردار مردم می‌پردازند، در این دنیا نیز داوران میان مردم و کیفردهنده پیمان‌شکنان محسوب می‌شوند. با توجه به اینکه آرامگاه «مهر» در البرزکوه است و می‌تواند از فراز آن سراسر جهان آستومند (جهان مادی) را بنگرد، هیچ چیز از دید او پنهان نیست و می‌تواند اعمال مردمان را ببیند و چون نیکی ورزند به آنان پاداش بخشد و چون نیرنگ و بدکنشی کنند، آنان را به مجازات برساند.

بر اساس سرود ۶۱ «مهریشت» این ایزد، نگاهبان بیداری توصیف شده است که بانگ دادخواه را می‌شنود و در سرزمین‌ها داد را برپا می‌دارد. این ویژگی «ایزد مهر» به خورشید هم نسبت داده شده است:

خسرو پرویز در نبرد با بهرام چوبین، تاج از سر برمی‌گیرد و سر به سوی خورشید بلند می‌کند و از سرکشی بهرام چوبین می‌نالد:

بنالید و سر سوی خورشید کرد

زیزدان دلش پر ز امید کرد

چنین گفت کای روشن دادگر

درخت امید از تو آید به بر

(فردوسی، ج ۹/ص ۲۵/بیت ۲۴۹ به بعد)

در همین بخش بیتی دیگر نیز دیده می‌شود که توضیح آن ضروری به نظر می‌رسد:

همان نیز ده بدره دینار زرد

فشانم برین گنبد لاژورد



(همان، ج ۹/ص ۲۶/بیت ۲۶۰)

این عمل در واقع نوعی آیین برکت‌بخشی است. مهرداد بهار در بحثی راجع به قربانی، معتقد است که در ایران کهن پس از آن که قربانی انجام می‌شد، بخشی از آن را به آسمان می‌انداختند. این سهم خدایان و برای جلب نظر و برکت بخشی آنها بود. (بهار، ۱۳۷۶، ص ۳۰۰)

تا آنجا که بررسی‌های نگارنده نشان می‌دهد، در هیچ‌جای دیگر شاهنامه نیامده است که شاهزاده یا پهلوانی برای برآورده شدن خواسته‌هایش، برای آسمان نذر کند. به هر روی گزارش فردوسی نشان می‌دهد که خسرو پرویز، خورشید را در زمره ایزدان می‌پرستیده و به آن معتقد بوده است.

ایزد مهر ایزدی همیشه بیدار و نافرینتی است و هیچ‌چیز از دید او پنهان نمی‌ماند. ویژگی روشن که در اوست و در خورشید نیز آشکارا دیده می‌شود این توانایی را در او استواری می‌بخشد. پوشیده نیست که هر آنچه از این ویژگی بهره‌ای بیابد، از پلیدی‌ها پاک می‌شود و روانی که همچون خورشید از زلال نور سرشار گردد، در این جهان از بودنی‌ها آگاه می‌شود و در جهانی دیگر به آسایش ابدی دست می‌یابد. بی‌سبب نیست که در ابیات زیر برای کیقباد و سیاوش، روانی چون خورشید آرزو شده است:

چو خورشید بادا روان قباد

ترا زین جهان جاودان بهر باد

(همان، ج ۱/ص ۱۹/بیت ۲۰۳)

روان سیاوش چو خورشید باد

بدان گیتیش جای امید باد

(فردوسی، ج ۴/ص ۳۴/بیت ۴۱۴)

و در بیت زیر روان‌های روشن می‌تواند از بودنی‌ها در خواب آگاه گردد:

روان‌های روشن بینند به خواب

همه بودنی‌ها چو آتش بر آب



(همان، ج ۸/ص ۱۱۰/بیت ۹۷۰)

سوگند به خورشید

سوگند چه در شکل باستانی و چه صورت متحوّل شده آن، حاکی از اعتقاد قلبی سوگند ورنده است. طبیعتاً انسان ابتدایی به منظور ایجاب دیگران در زمان حجّت آوردن و نیز به وقت پیکار به ایزدان یا مقدّسات خود متوسّل می‌شد و به آنان سوگند می‌خورد. خورشید در جایگاه و مرتبه ایزدان یا در پیکر موجودی فراسوی به شدّت مورد توجه اقوام مختلف بوده و بدین سبب سوگند به آن، تعهدی غیر قابل برگشت را موجب می‌شده است. اهمیّت سوگند خوردن به خورشید آن قدر بسیار است که بلافاصله بعد از نام ایزدان آورده می‌شود:

بدان برترین نام یزدان پاک

به رخشنده خورشید و بر تیره خاک

به تخت و کلاه و به ناهید و ماه

که من بد نکردم شمارا نگاه

(همان، ج ۱/ص ۹۶/بیت ۲۷۹ به بعد)

«بهو»، شاه «سراندیب» در پاسخ نامه مهرآج به خورشید و... سوگند یاد می‌کند که او را

خواهد کشت:

به خورشید و دین بتان نخست

به گور و پی آدم و بوم و رست،

که بر خون بریزم کت و افسرت

برم زی سراندیب بی تن سرت

(اسدی طوسی، ص ۷۸/بیت ۳۷ به بعد)

در داستان «کک کوهزاد» نیز سوگند به خورشید دیده می‌شود:



به خورشید و ماه و به بهرام و تیر

به نیروی مردان شمشیرگیر،

کزین پس نسازم زمانی درنگ

شتابم بر آن که دمان چون نهنگ

(برزنامه، ص ۲۴۳/بیت ۱۶۴ به بعد)

یزدگرد بزه گر وقتی می شنود که مرگ او نزدیک چشمه «سو» رخ می دهد، سوگند

می خورد که هرگز به آنجا نرود:

چو بشنید زو شاه سوگند خورد

به خراد برزین و خورشید زرد،

که من چشمه سو نیستم به چشم

نه هنگام شادی نه هنگام خشم

(فردوسی، ج ۷/ص ۲۸۲/بیت ۳۲۷ به بعد)

این گونه سوگندها و نیایشها به گونه ای بیان می شود که می توان آنها را مربوط به

آفریدگار یا تجلیات او دانست و یا به تعبیری دیگر در این سوگندها می توان خورشید را

به جای خداوند پنداشت.

خورشید فرمانروا

در عهد باستان غالباً فرمانروایی کیهان را از آن خورشید می دانستند. در قرن پنجم پیش

از میلاد «سوفکلس» (Sofokles) خورشید را پدید آورنده خدایان و پدر همه چیز خطاب

می کرد و در قرن نخست پیش از میلاد، «سیسرون» از خورشید به عنوان سرور، رئیس و

فرمانروای سایر انوار سخن می راند. (اولانسی، ۱۳۸۱، صص ۱۵۵-۱۵۶)

در برخی از آثار حماسی این ویژگی دیده می شود، چنان که در بهمن نامه آمده است:

چنین تا بگشت از میان هوا



درخشنده خورشید فرمانروا

(بهمن‌نامه، ص ۲۵۰/بیت ۴۰۶۷)

در شاهنامه نیز خورشید با ویژگی «فرمانروا» توصیف شده است:

به عشق هوا بر زمین شد گوا

به نزدیک خورشید فرمانروا

(فردوسی، ج ۶/ص ۲۱۶/بیت ۱۲)

ویژگی شهریاری و فرمانروایی در سرود ۱۴۵ «مهریشت» به «ایزدمهر» نسبت داده شده است. «مهر، شهریار همه سرزمین‌ها را نزد گیاه برسم می ستاییم.» (دوستخواه، ۱۳۸۳ ج ۱، ص ۳۸۸)

در نقش برجسته‌ای از تخت جمشید، خورشید، با دو بال اطراف آن نشان داده شده که معرف تقدس و آسمانی بودن آن است. در ادبیات فارسی، توصیفات زیبایی را از خورشید که در پهنای آسمان به پرواز در می‌آید، مشاهده می‌کنیم. برخلاف آنچه پنداشته می‌شود، تصویر و توصیف پرواز خورشید، صرفاً تصویری هنری و شاعرانه نیست؛ بلکه خاستگاه و بن‌مایه اسطوره‌ای دارد که همانا قداست و آسمانی بودن آن در میان ایرانیان و سایر ملل است.



خورشید و بخت

بر اساس سرود ۳۰ «مهریشت»، ایزد مهر مردم را از زنان برازنده و بالش‌های پهن و گردونه‌های سزاوار برخوردار می‌کند. در سرود ۲۹ نیز آشتی و ستیزه در کشورها به‌او نسبت داده شده است. همچنین به‌موجب سرود ۶۰، «ایزدمهر» به‌روزی دلخواه مردمان را به آنان می‌بخشد و در سرود ۵۴ پشتیبان و نگاهبان همه مردمان نامیده می‌شود. بدین‌گونه «ایزدمهر» سرنوشت مردمان را در اختیار دارد و آنچه را در خور می‌داند، فراخور زمان انجام می‌دهد. این ویژگی‌ها به گونه‌ای آشکار به خورشید هم نسبت داده شده است.

سهراب پیروزی خود را به شرط یاری دادن هور و ماه قطعی می‌داند:

نیینی توزین لشکربی کران

یکی مرد جنگی و گزری گران،

که پیش من آید به آوردگاه

گرایدون که یاری دهد هور و ماه

(فردوسی، ج ۲/ص ۲۰۷/بیت ۴۷۰ به بعد)

زمانی که کیخسرو از نبرد تن به تن با «شیده» فرزند افراسیاب برمی گردد، سپاهانش

شادمان می شوند و زنده بودن او را به بخشایش خورشید و ماه نسبت می دهند:

خروشی برآمد ز ایران سپاه

که بخشایش آورد خورشید و ماه

(همان، ج ۵/ص ۲۷۶/بیت ۶۸۴)

در نبرد گشتاسب و ارجاسب، ماه و خورشید، تعیین کنندگان سرنوشت معرفی شده اند:

برین سان همی گشت پیش سپاه

نبود آگه از بخش خورشید و ماه

(همان، ج ۶/ص ۹۸/بیت ۴۸۱)

آسیابانی که چهار دختر او را بهرام گور به همسری برگزیده بود، چون در می یابد که

داماد او شاه ایران است، شگفت زده می شود. مهتری از مهتران بهرامشاه به او می گوید که

چنین شویی را خورشید از آسمان چهارم فرستاده است:

چنین گفت مهتر که آن روی و موی

ز چرخ چهارم خور آورد شوی

(همان، ج ۷/ص ۳۳۴/بیت ۵۱۳)

و دارا در نامه ای خطاب به اسکندر شکست خود را به گردش خورشید و سرنوشت منسوب

می کند:



نه مردی بد این رزم ما با سپاه

مگر بخشش و گردش هور و ماه

(همان، ج ۶/ص ۳۹۶/بیت ۲۶۶)

چنان‌که اشاره شد «مهر» بر اساس سروده ۵۴ «مهریشت» نگهبان و پشتیبان آفریدگان

است. در بیت زیر این ویژگی به خورشید نسبت شده است:

نباشد به جز خوب، گفتار تو

که خورشید بادا نگهدار تو

(فردوسی، ج ۹/ص ۲۵۸/بیت ۶۴)

خورشید و گاو

شاخصه عمده «میترائیسم» گاوکشی میتراست که در اسطوره‌های ایرانی در هیچ منبعی به این شاخصه اشاره‌ای نشده؛ بلکه همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم، زردشت نسبت به قربانی کردن این حیوان اظهار نفرت کرده است. کشته شدن گاو نخستین نیز نه به «میترا»، بلکه به اهریمن منسوب است.

افسانه گاوکشی میترا که با رمزهای بسیاری درهم آمیخته، بدین شرح است که «میترا» به خواست ایزدان به گاو نخستین حمله می‌کند و پس از جدالی سخت آن را گرفتار می‌سازد و در حالی که بر پشت آن سوار است به غاری می‌رود. گاو در فرصتی مناسب فرار می‌کند و به بیشه‌زاری می‌رود. خورشید، پیک خود، کلاغ یا شاهین را نزد «میترا» می‌فرستد و مخفی‌گاه گاو را به او نشان می‌دهد. بدین‌گونه دیگر بار میترا گاو را می‌گیرد و به اکراه آن را قربانی می‌کند.

بر اساس تفسیر نمادین این اسطوره انگیزه اصلی مراسم قربانی گاو، آغاز بهار است؛ چرا که بر اثر کشته شدن گاو، خورشید بر روی زمین روان می‌شود و بدین ترتیب گیاهان می‌رویند و حیات نیرو می‌گیرد. (رضی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۸۰)



این رویداد شگفت اشاره‌ای به رستاخیز طبیعت دارد. بدین گونه که گاو را می‌توان کنایه از زمستان و میترا را رمز خورشید گرفت. غلبه میترا (خورشید) بر گاو (زمستان) در واقع نشانه تجدید حیات و رستاخیز طبیعت است. این رویداد طبیعی در آثار ادبی به شکل غلبه خورشید بر گاو یا ورود خورشید به برج ثور نشان داده شده است:

چو خورشید بر زد سر از برج گاو

خروشان همی بر هوا شد چکاو

(کوش نامه، ص ۴۷۸/بیت ۶۲۴۹)

این بیت در شاهنامه چنین آمده است:

چو خورشید بر زد سر از برج گاو

ز گلزار بر شد خروش چکاو

(فردوسی، ج ۷/ص ۷۲/بیت ۱۲۰۶)



۹۱

شیر (برج اسد) نماینده خورشید و یکی از مراتب هفتگانه مهری دینان به شمار می‌آید و گاو (برج ثور) نماینده زمین است. ورود خورشید به برج ثور در حدود ماه اردیبهشت از ماه‌های فصل بهار انجام می‌گیرد. بدین ترتیب غلبه خورشید بر گاو یا ورود خورشید به برج ثور به معنای دگرگونی طبیعت و آغاز رویش سبزه‌ها و گل‌هاست.

علاوه بر آنچه بیان شد می‌توان موارد دیگری را در آثار حماسی نشان داد که در آن به گونه‌ای پیوند خورشید با «ایزد مهر» مطرح شده است. در سروده ۱۱۲ «مهریشت» آمده است: «آن که سپر سیمین [بردست] و زره زرین در بر با تازیانه، گردونه می‌راند.» (دوستخواه، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۸۰)

آن اشاره به «مهر» دارد و سپر سیمین استعاره‌ای آشکار از ماه و زره زرین نیز استعاره از نور خورشید (یا نور خود «مهر» در معنای ایزد باستانی) است.

در «گرشاسب‌نامه» تعبیر سپر سیمین برای ماه و تیغ زرین برای اشعه آفتاب به کار رفته

است:

چو آهیخت خور، تیغ زرین ز بر

نهان کرد ازو ماه، سیمین سپر

(اسدی طوسی، ص ۲۹۰/بیت ۲۷)

بدین گونه ماه و خورشید از همکاران و یاوران «مهر» شمرده می‌شوند و او را در راه

رسیدن به داد و پیروزی بر مهر دروجان (دروغگوی به‌مهر) یاری می‌دهند.

و در بهمن‌نامه نیز با این تعبیر به گونه‌ای مواجه می‌شویم:

چو زرین سپر بر زد از چرخ، سر

بیاراست روی زمین را به زر

(بهمن‌نامه، ص ۴۸۵/بیت ۸۲۶۶)

کاربرد اسامی با نام «خورشید» نشانه‌ای دیگری از تقدس خورشید است. در بهمن‌نامه

دو نفر با این اسم دیده می‌شوند:

(۱) «خورشید مینو» از پهلوانان ایرانی که در زمان شورش سپاهیان بهمن به سرداری

«لؤلؤ» بر ضد بهمن جنگید و سپس به اردوگاه بهمن پیوست:

غلامی به کردار تابنده ماه

برفت از میان غلامان شاه،

که «خورشید مینو» ش گفتند نام

نبد بیست سالش همانا تمام

(همان، ص ۱۶۵/بیت ۲۵۹۱ به بعد)

(۲) «خورشید» از سرداران سپاه زال که در نبرد با بهمن دلاوریهای بسیار نشان داد:

بیفشارد «خورشید» بر پول پای

یکایک فرو داشت دشمن به جای

(همان، ص ۲۹۲/بیت ۴۸۱۶)



درفش‌هایی که با نقش خورشید مزین شده و به‌طور معمول در نبردها حمل می‌شد نشانه‌ای دیگر از نقش «این عنصر ایزدگونه» در زندگی اجتماعی اقوام گذشته است. شاهزادگان ایرانی در هنگام عرض سپاه و لشکرکشی، اغلب دارای درفش خورشیدپیکر بودند. چنان‌که «فربرز» فرزند کاووس در هنگامی که سپاهیان برای جنگ با افراسیاب آماده می‌شدند با درفش خورشیدپیکر در عرضگاه حاضر می‌شود:

نخستین فربرز بد پیشرو

که بگذشت پیش جهاندار نو

ابا گرز و باتاج و زرینه کفش

پس پشت، خورشیدپیکر درفش

(فردوسی، ج ۴/ص ۲۶/بیت ۲۹۳ به بعد)

درفش سپهدار حارث، شاه مصر که از بهمن درجنگ با «لؤلؤ»، غلام سیاه حمایت

می‌کرد، خورشیدپیکر بود:

درفش از پشش قرصه آفتاب

بسودی و بر سرش زرین عقاب

(بهمن‌نامه، ص ۱۳۸/بیت ۲۱۲۰)

نتیجه‌گیری

ستایش ذوات آسمانی از نخستین اعتقادات اقوام ابتدایی بوده است و بشر بر اثر تجربه‌ای که به دست آورده، دریافته که بسیاری از حوادث این‌سویی زیر تأثیر نیروهای فرازمینی رخ می‌دهد و بدین‌گونه معتقد شده است که عوالم آسمانی به‌گونه‌ای بر اقالیم زمینی فرمان‌روایی دارند. بنابراین برای آسمان و نیروهای آسمانی قداست قائل شده و به اشکال مختلف، موجودات برتر آسمانی را ستایش کرده است.



چنان‌که در بخش‌های مختلف این نوشتار آمده، در آیین مهر نیز اجرام و عناصر فلکی از تقدس و احترامی ویژه برخوردار بوده‌اند و همین امر سبب شده است که اقوام ایرانی پیوسته با اتکا به نیروهای فرازمینی این عناصر، خط مشی اعمال دینی و اخلاقی خود را ترسیم کنند و در هنگام نیاز به این عناصر مقدس روی آورند و از آن‌ها یاری بخواهند.

همان‌گونه که بیان شد در نقش‌های به‌جای مانده در اروپا و سایر مناطق جهان، «میترا» به طور معمول در هیأت خورشید با کلاه‌ی که شعاع‌هایی از آن می‌تابد، نشان داده می‌شود و یا در این نقش‌ها و تندیس‌ها، خورشید همراه اوست. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که خورشید نقش بسیار مهم و سازنده‌ای در آیین‌های دینی مردم داشته است. همچنین با توجه به اینکه براساس اسطوره‌ای، نبرد «مهر» و پیروزی او بر خورشید به آشتی و بیعت آنان منجر می‌شود و از آن پس یاران وفاداری می‌شوند، سنت‌های گذشته این آشتی را به اشکال مختلف منعکس ساخته است که نمونه‌های آن در متون حماسی پراکنده است. به هر روی همان‌گونه که «مهر» همراه با خورشید از مشرق به مغرب می‌رود، در فرهنگ کهن ما نیز همگام با خورشید مطرح می‌گردد، به گونه‌ای که گاهی تشخیص یکی از دیگری ممکن نیست و می‌توان گفت که آن دو یکی شده‌اند.



منابع و مأخذ

- ۱- آشتیانی، جلال‌الدین، (۱۳۷۳). عرفان گنوستی سیزم - میستی سیزم، (چهارجلد)، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۲- اسدی‌توسی، ابونصر علی‌بن احمد، (۱۳۵۴)، گرشاسب‌نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران: کتابخانه طهوری.
- ۳- اوستا، (۱۳۸۳)، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، دو جلد، چاپ هشتم، تهران: مروارید.
- ۴- اولانسی، دیوید، (۱۳۸۰). پژوهشی نو در میتراپرستی، ترجمه‌میریم امینی، تهران: نشر چشمه.

- ۵- ایرانشان بن ابی‌الخیر، (۱۳۷۰). بهمن‌نامه، ویراسته بهمن‌عفیفی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۶- _____، (۱۳۷۷)، کوش نامه، به کوشش جلال متینی، تهران: انتشارات علمی.
- ۷- بانو گشسب‌نامه، (۱۳۸۲)، تصحیح روح‌انگیز کراچی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۸- بهار، مهرداد، (۱۳۷۶)، از اسطوره تا تاریخ، تهران: نشر چشمه.
- ۹- پورداد، ابراهیم، (۱۳۸۰)، آناهیتا (مجموعه مقالات)، به کوشش مرتضی‌گرچی، تهران: انتشارات افراسیاب.
- ۱۰- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل، (۱۳۶۸)، دیوان خاقانی، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چاپ سوم، تهران: زوآر.
- ۱۱- دبیرسیاقی، محمد، (۱۳۷۰)، پیشاهنگان شعر پارسی، چاپ سوم، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۱۲- دقیقی توسی، ابومنصور محمد، (۱۳۷۳)، دیوان دقیقی، به اهتمام محمد جواد شریعت، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
- ۱۳- رضی، هاشم، (۱۳۸۱)، آیین مهر، دو جلد، تهران: بهجت.
- ۱۴- روایت پهلوی، (۱۳۷۶)، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۵- روزنبرگ، دونا، (۱۳۷۹)، اساطیر جهان (داستان‌ها و حماسه‌ها)، ترجمه عبدالحسین شریفیان، دو جلد، تهران: اساطیر.
- ۱۶- زمردی، حمیرا (۱۳۸۲)، نقد تطبیقی ادیان در شاهنامه و خمسه نظامی و منطق‌الطیر عطار.
- ۱۷- زرنر، آر. سی. (۱۳۷۴)، زروان یا معمای زرتشتی‌گری، ترجمه تیمور قادری، تهران: فکر روز.
- ۱۸- زیران، ف و دیگران، (۱۳۷۵)، اساطیر آشور و بابل، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: فکر روز.
- ۱۹- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، (۱۳۵۰)، الملل و النحل، ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، به تصحیح سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران: اقبال.



- ۲۰- عطایی‌رازی، (عطاء ابن یعقوب)، (۱۳۸۲)، برزنامه، به اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۲۱- غرب، راحله، (۱۳۸۴)، نماد خورشید (در فرهنگ و ادبیات)، مشهد: محقق.
- ۲۲- فرامرنامه، (۱۳۸۲)، به اهتمام مجید سرمدی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۲۳- فرّخی سیستانی، ابوالحسن‌علی‌بن‌جولوغ، (۱۳۶۳)، دیوان فرّخی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ سوم، تهران: کتابفروشی زوّار.
- ۲۴- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۲)، شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، نه جلد (در چهار مجلد)، چاپ ششم، تهران: نشر قطره.
- ۲۵- کومن، فرانتس، (۱۳۸۳)، آیین پررمز وراز میترا، ترجمه‌هاشم رضی، چاپ دوم، تهران: بهجت.
- ۲۶- معین، محمد، (۱۳۶۴)، مجموعه مقالات، به کوشش مهدخت معین، دو جلد، تهران: مؤسسه انتشارات معین.
- ۲۷- منوچهری‌دامغانی، ابوالنجم‌احمد، (۱۳۶۳)، دیوان‌منوچهری، چاپ پنجم، تهران: کتابفروشی زوّار.
- ۲۸- مینوی خرد، (۱۳۸۰)، ترجمه احمد تفضلی، چاپ سوم، تهران: توس.
- ۲۹- ورمازرن، مارتین، (۱۳۸۳)، آیین میترا، ترجمه‌بزرگ نادرزاد، چاپ چهارم، تهران: نشر چشمه.
- ۳۰- هرودت، (۱۳۶۸)، تواریخ، ترجمه ع. وحیدمازندرانی، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب.
- ۳۱- هوهنه‌گر، آلفرد، (۱۳۶۶)، نمادها و نشانه‌ها، ترجمه علی صلح‌جو، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۳۲- یشت‌ها، (۱۳۷۷)، گزارش و شرح ابراهیم پورداوود، دو جلد، تهران: اساطیر.

